شاعر عارف کمال خجندی

مجرد، سید احمد رضا

در سخن لطف الهی به تو یار است کمال‏ ورنه صد سال به فکر این سخنان نتوان ساخت(1)

شیخ کمال الدین مسعود خجندی از شاعران‏ نامدار و عارفان بزرگوار قرن هشتم هجری است. وی در خجند از سرزمین باستانی ایران«فرارود» یا«ورارود»(ماوراء النهر)زاده شد.دولتشاه‏ سمرقندی در شأن او گوید:

«...شیخ العارف خواجه کمال خجندی‏ قدس الله روحه بزرگ روزگار و مقبول ابرار بوده‏ و مرجع خواص و عوام و سرخیل اکابر انام‏ است.و چون طبع شریف او بر طریق شاعری‏ مبادرت نمود از آن سبب ذکر شریف او در حلقهء شعرا ثبت می‏شود و الا شیخ را درجهء ولایت و ارشاد است و شاعری دون مراتب اوست.با آنکه‏ پایهء شاعری او نیز بلند است.»(2)

کمال الدین مسعود خجندی پس از تحصیلات‏ مقدماتی و طی دورهء جوانی به جهانگردی‏ پرداخت و در این سفرها به شرف زیارت خانهء خدا نائل گشت.پس از زیارت کعبهء معظمه،رخت‏ سفر به دیار آذربایجان کشید.چون آب و هوای‏ آذربایجان با نهاد وی مناسب بود و مردم این دیار به عرفان گرایش خاص داشتند،در تبریز مقیم‏ گشت.

در«تاریخ ادبیات در ایران»در باب علت اقامت‏ وی در تبریز چنین آمده است:«...چون در تصوف،کامل عیار و در ارشاد نافذ الکلمه و در زهد و تقوی مشار بالبنان،و در شعر و ادب، استاد بود،به روزی مورد اقبال خلق قرار گرفت و پیروان بسیار و مریدان وفادار از خواص و عوام‏ حاصل کرد و به تبریز دل بست.و به باغ و خانقاهی که سلطان جلایری برای او ساخته بود تعلق خاطر یافت».(3)

هنگام اقامت شیخ کمال الدین خجندی در تبریز،به فرمان سلطان حسین جلایر باغ و خانقاهی برای او مهیا کردند.که در آن سکونت‏ گزید و به عبادت مشغول گشت و تا واپسین دم‏ حیات در این باغ زیبا بسر برد.این باغ در دامنهء «ولیان کوه»واقع است و وی در همانجا دفن شده‏ است.در«ریحانة الادب»در باب این ولیان کوه‏ آمده است:

«اکنون در زمان حاضر ما،در محلهء«ولیان کوه»

\*شیخ کمال بعد از نماز، مشغول اوراد و تعقیبات بود که‏ جملهء«حسبنا الله عند اللقاء»بر زبانش جاری شد و در همان دم‏ جان به جان‏آفرین سپرد. \*کمال خجندی«در آخر کار معتقد خواجه حافظ شیراز گشت‏ و خواجه حافظ را شیخ کمال‏ با دیدهء خلوص اعتقادی مؤکد بود.» \*«بعضی از عرفا که به صحبت‏ شیخ کمال و خواجه حافظ رسیده‏اند،گفته‏اند که صحبت‏ شیخ بهتر از شعر اوست و شعر حافظ بهتر از صحبت او.»

در سمت شرقی تبریز در دامنهء تپه و تلی که در آنجا واقع،و به قله معروف،و به جهت کثرت قبور عرفا و اولیائی که در آنجا مدفون،و در زمان ما اثری از آنها باقی نمانده،به«ولیان کوه»مشهور می‏باشد.قبرستانی که در زبان اهالی تبریز به‏ «شیخ کمال»معروف است ولی از قبر شیخ اثری‏ ظاهر نیست،چون این اراضی در زمان شیخ کمال‏ جزو شهر نبوده بلکه در حدود نیم فرسخی آن شهر بوده است.که شیخ گوید:

از بهشت خدای عز و جل‏ تا به تبریز نیم فرسنگ است

و همانا مرادش از بهشت خدای،همان باغ‏ مذکور خودش است که آن را به بهشت موسوم‏ داشته بوده.و باز گوید:

زاهدا تو بهشت جو که کمال‏ ولیان کوه خواهد و تبریز(4)

در همین باغ است که«شیخ کمال»بعد از نماز، مشغول اوراد و تعقیبات بود که جملهء«حسبنا الله‏ عند اللقاء»بر زبانش جاری شد و جان به مالک‏ جانان سپرد و در همین باغ و خانقاه پردرخت و با صفا در دامنهء«ولیان کوه»مدفون گردید.(5)

شیخ کمال و سفر به شهر«سرای».زمانی که‏ شیخ کمال الدین خجندی در تبریز بود،لشکر توقتمش خان از«دربند»قصد تبریز کرد و پس از فتح آن دیار-شیخ را به فرمان منکوحهء خان به دیار دشت قبچاق به شهر«سرای»بردند و مدت‏ چهار سال شیخ در آن شهر بود و اکابر مرید او شدند.(6)

شیخ کمال،یورش لشکر توقتمش خان را به‏ تبریز و عزل امیرولی و فرهاد آقا را در این قطعهء طنز یادآور می‏شود:

گفت فرهاد آقا به میرولی‏ که رشیدیه را کنیم آباد

زر به تبریزیان به آجر و سنگ‏ بدهیم از برای این بنیاد

بود مسکین به شغل کوه‏کنی‏ که ز موران کوه و دشت زیاد

لشکر پادشاه توقتمش‏ آمد و هاتف این ندا درداد

لعل شیرین به کام خسرو شد کوه بیهوده می‏کند فرهاد(7)

شیخ کمال در شهر سرای خوش زیست و به‏ ارشاد مردم پرداخت،چنانکه خود گوید:

اگر سرای حبیب است و دلبران سرای‏ بیار باده که من فارغم ز هر دو سرای

و نیز این غزل را در آن شهر سروده و وصف‏ زیبائی‏های آن را نموده است:

ای رخت آیت حسن و دهنت لطف خدای‏ به حدیثی بگشای آن لب و لطفی بنمای...

تا آنجا که گوید:

بوستانی است«سرای»از گل آن روی،کمال‏ به سرای آمدی ای بلبل خوشگو بسرای(8)

با آن که شیخ کمال در شهر بسرای خوش بود، دختر نیک اخترش میل بی‏اندازه به تبریز داشت.

تبریز مرا به جای جان خواهد بود پیوسته مرا ورد زبان خواهد بود

تا دربکشم آب چرنداب و گجیل‏ سرخاب ز چشم من روان خواهد بود

چرنداب و سرخاب از محلات تبریز است،و گجیل نام قبرستان محلهء چرنداب است که در این‏ اواخر مبدل به باغ شده است.قبر قاضی بیضاوی‏ در آنجا بوده است.(9)

شیخ پس از چهار سال از سرای بیرون آمد و به‏ تبریز برگشت.

شیخ کمال خجندی و خواجه حافظ شیرازی. شیخ کمال بخشی از زندگیش را با عرفان خاص‏ خویش و با ارشاد در تبریز گذراند و تحت حمایت‏ سلطان حسین جلایر بود،در حالیکه خواجه حافظ نیز نزد سلطان احمد جلایر می‏زیست.سلطان‏ حسین و سلطان احمد از پسران شیخ اویس‏ جلایری بودند و در نتیجهء پیوستگی سلطنت این دو برادر از آل جلایر،شیخ کمال از سخنان عارفانه و اشعار حافظ بهره برده محظوظ می‏شد.دولتشاه‏ سمرقندی گوید:

«...در آخر حال معتقد خواجه حافظ شیراز گشت و خواجه حافظ را شیخ کمال با دیدهء خلوص اعتقادی مؤکد بود،و همواره سخنان‏ شیخ طلب نمودی و از غزلهای روح‏افزای‏ حضرت شیخ او را ذوقی و حالی حاصل شدی و شیخ کمال این غزل را پیش خواجه حافظ به شیراز فرستاد.

یار گفت از غیر ما پوشان نظر،گفتم به چشم‏ وانگهی در دیدهء در ما می‏نگر،گفتم به چشم

.........

گفت اگر سر در بیابان غمم خواهی نهاد تشنگان را مژده‏ای از ما ببر،گفتم به چشم

گویند که چون خواجه حافظ این مصرع برخواند که«تشنگان را مژده‏ای از ما ببر،گفتم به چشم» رقتی و حالتی کرد و گفت:شرب این بزرگوار عالی است و سخن او صافی»(10)

زمانی که حافظ غزل شیخ کمال را به مطلع

بیا ساقی که بیخ غم به دور گل براندازیم‏ می گلگون طلب داریم و گل در ساغر اندازیم

دید و از آن استقبال کرد،و غزل زیبائی به مطلع‏

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم‏ فلک را سقف بشکافیم و طرح نو دراندازیم

را سرود که زیباتر و عارفانه‏تر است.(11)

امیر نظام الدین علیشیر نوائی در تذکرة مجالس النفایس»می‏نویسد:«بعضی از عرفا که‏ به صحبت شیخ کمال و خواجه حافظ رسیده‏اند، گفته‏اند که صحبت شیخ بهتر از شعر اوست و شعر حافظ بهتر از صحبت او.»(12)

شیخ کمال خجندی و شیرین مغربی.محمد شیرین مغربی از شاعران متصوف ایران است و چون به جهانگردی پرداخته و در بعضی سیاحات‏ به دیار مغرب رسید،شهرتش به«مغربی»است. همهء نویسندگان در شرح حال وی این وجه تخلص‏ را بیان کرده‏اند.

آن ماری شیمل در مقدمه بر دیوان محمد شیرین‏ مغربی از قول یان ریپکا ارتباط او را با کمال‏ خجندی ذکر می‏کند و معتقد است که مغربی به‏ عللی باوی چندان همسخنی نداشته است(13)

در کتب تراجم آمده است که میرانشاه،پسر تیمور و والی آذربایجان،چند گاهی مرید مغربی‏ بود،اما پس از آنکه با شیخ کمال خجندی ملاقات‏ نمود،و به مراتب معنوی او پی برد و ارادت خود را از مغربی به شیخ کمال خجندی منتقل کرد و همین امر سبب کدورت مغربی از کمال شد.(14)

شیخ کمال خجندی و میران شاه بن تیمور. میرانشاه پسر تیمور گورکانی،در زمان دولت‏ پدرش تیمور هفت سال امیر خراسان بود.پس از آن،تیمور مملکت خراسان را به شاهرخ سلطان‏ داد و مملکت تبریز و آذربایجان را به میرانشاه‏ بخشید که چند سال به استقلال در آذربایجان‏ سلطنت و حکومت نمود.پادشاه زاده خوش‏ منظر و ملایم طبع بود و شعرا در حسن و جاه او اشعاری گفته‏اند.(15)

حکایت کنند که«به روزگار میرانشاه بن امیر تیمور،شیخ را جهت تکیه‏داری و خرج تکالیف‏ اضیاف قرضی چند دامنگیر شد.روزی میرانشاه‏ به دیدن شیخ آمد؛چون نشستند،چهرگان پادشاه‏ بر باغچه شیخ دویدند و به غارت درخت،آلوچه‏ و زردآلو مشغول شدند.شیخ تبسمی کرد و چهرگان را گفت:ای مغولان،غارتگری در باغ‏ مکنید که کمال بیچاره قرض‏دار است و بهای میوه‏ این باغچه را تنخواه قرض خواهان نموده است‏ مبادا که شما دوستان را غارت کنید و کمال بیچاره‏ بدست غریمان مشنع گفتار شود.سلطان‏ امیرانشاه گفت:مگر شیخ قرض‏دار است؛شیخ‏ فرمود:آری ده هزار دیناری.میران‏شاه در زمان‏ فرمود تا ده هزار دینار زر نقد بیاوردند و تسلیم شیخ‏ نمودند و شیخ قرض‏ها را ادا کرد».(16)

مؤلف«طرایق الحقایق»می‏نویسد:«میران شاه‏ نسبت به شیخ ارادت تمام داشت،روزی به‏ ملازمت آن جناب رفته کمر مرصع به رسم نذر برد و شیخ بر خلاف معهود آن را به خانه برد و به‏ صحبت احباب معاودت نمود،همه را مقبوض‏ یافت،فرمود یاران،چرا بی‏حضور می‏باشند، یکی از حاضران گفت درد کمر دارند،شیخ‏ بخندید و فرمود کمر را آورده،قسمت نمایند.» (17)

شیخ کمال خجندی و معاذی تبریزی.معاذی‏ تبریزی از سخنوران اواخر سدهء هشتم و اوایل سدهء نهم هجری است که اردشیر نام داشت و تخلصش‏ «معاذی»بود.

شیخ کمال خجندی با وی دوستی و پیوند داشته‏ و در شعر او را ستوده و او را از نسل معاذبن جبل‏ (از یاران پیامبر گرامی اسلام(ص))دانسته است.

شیخ کمال گوید:

ای آنکه به فن شاعری بی‏بدلی‏ استاد قصیده‏ای و پیر غزلی

داری سخن بلند بر اصل متین‏ آری چو تو از نسل معاذ جبلی

معاذی نیز ضمن اشاره به علو مقام کمال‏ خجندی به عنایت میرانشاه به شیخ کمال اشاره‏ دارد.

شیخ مرشد کمال ملت و دین‏ دوش می‏گفت رمزی از سر حال

که شهشاه میر میران شاه‏ پادشاهی است بس فرشته خصال

در جوابش جمال دین صوفی‏ گفت او خسروی است فرخ فال

بعد از آن در میان معاذی گفت‏ پادشاهی است با جمال و کمال(18)

کمال خجندی در دیوان خود به طرز مطایبه از معاذی یاد کرده گوید:

دعای من این است در هر نمازی‏ به خلوت که یا ملجأی یا ملاذی

نگه‏دار اصحاب ذوق و طرب را ز چنگ ملاطی و شعر معاذی(19)

یا در جای دیگر گوید:

ای طالب معانی در شاعری ز هر در در حجرهء معاذی چون آیی و نشینی

از بس تواضع او را کوچک دلی شناسی‏ لیکن برادر او مرد بزرگ بینی(20)

شیخ کمال خجندی و عبد القادر حافظ مراغه‏ای.کمال الدین ابو الفضل خواجه عبد القادر بن غیبی مراغه‏ای،پسر مولانا غیبی،در هشت سالگی حافظ قرآن شد و در ده سالگی به‏ تحصیل علوم ریاضی و موسیقی همت گماشت و بالاخره از مشاهیر موسیقی‏شناسان عهد خود گردید.او به دربار سلطان حسین جلایر و سلطان